

تأملی در عرفان شمس تبریزی و بیدل دهلوی

علی رضا قزوه*

لویی ماسینیون، استاد دانشگاه سوربن فرانسه در باب عرفان، سخنی شگفت و زیبا دارد که در حقیقت خاستگاه عرفان بیدل دهلوی را می‌توان تعبیر این مستشرق هوشمند و اندیشمند دانست، به اعتقاد ماسینیون:

”بذر حقیقی عرفان و تصوّف در قرآن است و این بذرها چنان وافی و کافی است که نیازی نیست تا بر سر سفره اجنبی نشست“^۱.

بسیاری از گفتارها و اندیشه‌های عارفان و متصوّفان معاصر و امّدار اندیشه‌ها و گفتار عارفان و بزرگانی چون شمس تبریزی و بیدل دهلوی است و این دو شخصیت یگانه و ناتکرار در عرفان ایران زمین، با شیوه‌ای نزدیک به یکدیگر، بیشترین بهره را به تعبیر لویی ماسینیون از قرآن و احادیث گرفته‌اند. شاید در ایران، مقام عرفانی بیدل دهلوی کمتر در معرض نگاه و قضاوت مردم و حتی اقشار فرهیخته و اهل فرهنگ قرار گرفته باشد، اما بیدل دهلوی از زمره شاعرانی است که کتاب منظومی با نام عرفان دارد و در جای جای اشعارش، و در نثر شگفت و ارزشمند چهارعنصرش - به خصوص در رساله نکات - راز و رمزهای عرفانی فراوانی را بیان می‌کند که بسیاری از آنها محصول تدبّر و تفکّر و اندیشه ناب مبتنی بر سیر و سلوک‌های شخصی وی می‌باشد. شاید بتوان رازآمیزی و نگاه‌های رمزی این عارف شاعر را بیش از همه به شمس تبریزی نزدیک دانست و بی‌گمان با سیری در اندیشه‌های این دو بزرگ به نزدیکی فکر و

* مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

۱. تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ج ۱، ص ۲۴۴.

اندیشه و مسلک هردو می‌توان پی برد و دریافت که بیدل نیز در آثار و احوال شمس کاوش کرده است و تأثیرات مثبتی از این عارف عاشق گرفته است.

بسیاری از عرفان‌های وارداتی امروز از جمله عرفان سرخ‌پوستی و کاستاندایی و دون‌خوانی و عرفان اوشویی و سای بابایی به‌نوعی نسخه بدل و طرح ژنریک اندیشه‌های شمس و علاءالدوله سمنانی و بیدل دهلوی و دیگرانی هستند که قله‌های سربلند عرفان این سرزمین به حساب می‌آیند و در اثر بی‌توجهی ما همین حرف‌های با اصل و نسب با مهر و امضای شبه عارفان غربی و با رنگ و لعاب بیشتر، اما پشتوانه کمتر، مجدداً به دست ما می‌رسد! از این‌رو شناخت عرفان بیدل و سیری دوباره در اندیشه‌های پررمز و راز شمس تبریزی به اعتقاد من یک ضرورت جدی است که باید هوشمندان نقد و اندیشمندان بنام در این وادی تأمل کنند.

«اوشو» عارف معاصر هندی که این روزها کتاب‌هایش در بازار کتاب کم رونق این سرزمین با شکل و شمایل گوناگون و در شمارگان نسبتاً فراوان تجدید چاپ می‌شود، از کسانی است که بیشترین تأثیر را از اندیشه‌های شمس تبریزی گرفته است و حتی مدعی شده است که روح شمس با او - از پس این همه سال، آن هم در یک پمپ بنزین در آمریکا - سخن گفته است! و این را از افتخارات خود و سند حقانیت خود دانسته است. اگرچه این قبیل ادعاها از آدم‌هایی نظیر اوشو بیشتر به ادعا و شعبده پهلوی می‌زند، اما نخستین وجه مشترک بزرگانی چون شمس و بیدل را باید در همین کرامت‌ها و بزرگی‌هایی دید که از آنان سرزده است، بی‌آن که خواسته باشند از این کرامت‌ها برای خود وجهه‌ای دست و پا کنند. کرامتی که نتیجه سبکی روح و رهایی جسم آن بزرگان بوده است و جالب آن‌که هردوی این بزرگواران در شیوه و مرام و مکتب خود، نه تنها این کرامت‌ها را به رخ نکشیده‌اند، بلکه با کسانی که با دم زدن پی در پی از این کرامت‌تراشی‌ها برای خود وجهه‌ای دست و پا کرده‌اند، مبارزه نیز برده‌اند. بیدل در جایی از رساله چهار عنصر خود از سبکی روحش می‌گوید که حتی کودکی از تماشايش دچار وحشت می‌شود و بیدل می‌گوید فهمیدم که از فرط سبکی پام از زمین کنده شده است. شمس را نیز «شمس پرنده» می‌گفتند. از منظر بیدل و شمس کسانی که

ادّعی کشف و کرامت دارند، مردودند و بسیاری‌شان جادوگران و شعبده‌بازان
 آخرالزمانند. حتّی در اعتراض به این قبیل آدم‌ها، بیدل در رساله نکات می‌گوید:
 ”اگر ناخنت رساست، به‌گشاد عقده خود پرداز و اگر نفست اثری دارد، خرج
 جراحی خویش کن...“^۱

شمس و بیدل هردو انسان‌هایی شگفت و با خلق و خوبی خاص بودند و این
 متفاوت‌نگری و متفاوت‌اندیشی از همان کودکی یار این دو بوده است. شمس می‌گوید:
 ”مرا گفتند به‌خردی، چرا دلتنگی؟ مگر جامه‌ات می‌باید یا سیم، گفتمی ای کاش
 این جامه نیز که دارم بستاندی...“^۱
 بیدل نیز در چار‌عنصر چنین می‌آورد:

”فقیر بیدل را آغاز بنای شعور، بی‌امتیاز عجز و غرور، بر توجه بی‌رنگی بود و
 شوق نسبت آن حضور، هر نفس زدن بر حیرت می‌فزود...“^۲
 «دل» در عرفان بیدل و شمس جایگاهی والا دارد و این هردو به‌دل به‌عنوان کعبه
 مراد و جایگاه راستین حضرت حق، اعتقادی خاص داشته‌اند.

شمس در باب دل و جایگاه آن می‌گوید:
 ”بدان خدای که خداوند آن خانه است و خداوند این خانه است که تا آن خانه
 - کعبه - را بنا کرده‌اند، در آن خانه درنیامده است و از آن روز که این خانه
 - دل - را بنا کرده‌اند، از این خانه خالی نشده است...“^۳

متأسفانه برخی از شرق‌شناسان چون «یان رپکا» و پژوهشگر تاجیک مرحوم
 صدرالدین عینی، با نگاهی سطحی و مادی و نزدیک به اعتقاد خود به‌بیدل
 نگریسته‌اند و در باره باور بیدل به‌بهشت و جهنّم و مسلمانی وی از ظن خود
 یار این مرد باورمند شده‌اند. حتّی بسیاری از منتقدان و اهل نظر نیز درباره
 عشق و علاقه مفرط بیدل به پیامبر نیز دچار توهم و اشتباه شده‌اند و جمله

۱. مقالات، ص ۷۸.

۲. چار‌عنصر، ص ۱۰۱.

۳. مقالات، ص ۳۲۰ و خط سوم دکتر صاحب‌الزمانی، ص ۴۸۶.

بسیار رمزآمیز و عمیق شمس دربارهٔ پیامبر گرامی اسلام را آن‌گونه که باید درک نکرده‌اند که گفت:

”من با محمد^(ص) جز به طریق برادری نمی‌زیم.“

بیدل نیز زندگانی‌اش آن‌گونه رقم خورد که زندگانی یتیم مکه، بیدل نیز مادر و پدر را در کودکی از دست داد و ابوطالب او میرزا ظریف بود و عبدالمطلب وی میرزا قلندر و این دو پیران طریقت بیدل بودند، دو اُمّی که با وجود اُمّی بودن رمز و راز بسیاری می‌دانستند و در جاده مسلمانی و اعتقاد گام می‌زدند.

آیا براستی شاعری که بیتی این‌گونه با محتوا و با اعتقاد می‌سراید که:

شابت قیام و شیب رکوع و فنا سجود در هستی و عدم نتوان جز نماز کرد

کسی که در هستی - و در عدم حتّی - نمازش ترک نمی‌شود، می‌تواند نگاه مادی و

بی‌باوری به بهشت و جهنم داشته باشد؟

متأسفانه یکی از پروژه‌های جدّی استعمار که از چندین دهه اخیر به‌طور جدّی در آن کار کرده است، تخریب شخصیت‌های بزرگ و عارفان و بزرگانی است که شهرهٔ پاکی و درستی و راست‌اندیشی بوده‌اند و بیدل دهلوی در صف نخست این جماعت است که بسیاری از پژوهشگران قلم به‌مزد، از ساختن بیت‌های نارسا و خلاف اخلاق تا شرح واژگونه ابیات بیدل غافل نشده‌اند. به‌خصوص این ظلم از ناحیه تنی چند از به‌اصطلاح بیدل پژوهان پارسی زبان بسیار مشهود می‌باشد، کسانی که پس گردن‌شان دمل دارد و از همان جماعتند که بیدل و شمس بیشترین مبارزه را با آنان برده‌اند. از این‌رو شایسته است که هوشمندترین منتقدان و پژوهشگران ما به‌بازنگری و کاویدن گنجینهٔ آثار این دو عارف بزرگ پردازند و گرد پاشیده بر چهرهٔ این آثار را به‌کناری بزنند و آن گوهر درخشان را در معرض قضاوت اهل فکر و اندیشه قرار دهند.

این هردو اهل نقد و اهل زمان حال و مرد روزگار خویش بودند و با انتقاد سازنده رهنمود می‌دادند، هردو مصلح بودند، هردو زبانی بی‌پروا و به‌غایت تلخ داشتند و بسیاری از بیکاران، فضولان، شاهدبازان و کجروان را با خویش دشمن کرده بودند. شمس در پاسخ مردانی که حرف بزرگانی چون جنید و بایزید و دیگران را مدام بر زبان می‌رانند، می‌گوید:

”باری اینها که شما می‌گویید سخنان مردان زمان خویش است، شما که مردان روزگار خویشید سخنانتان کو؟“

بیدل نیز این فضل فروشان بی‌محتوا را این‌گونه به‌سخره می‌گیرد:
 در مزاج خلق، بی‌کاری جنون می‌پرورد این خران نام فضولی را تصوف کرده‌اند
 شمس حتی در مواجهه با فیلسوف بزرگی چون ابن عربی مقهور نام و شهرت وی
 نبود و بی‌پروا در باب وی می‌گوید:
 ”مرد بزرگی است، ولی در متابعت نیست.“
 شمس در جایی دیگر که به‌چله‌نشینان دروغین می‌تازد نیز متابعت را اصلی اساسی
 می‌داند:

”آخر بنگر که این چله‌نشینی و آن ذکر، هیچ‌متابعت محمد رسول الله هست؟“
 و در جای دیگر می‌گوید:
 ”آنها که در چله پای بر دامن کشیده‌اند، همچون زنان تازه زایمان کرده می‌باشند،
 اگر مردند از چله بیرون آیند!“
 و یا در نقد آن عارف کرمانی - که اهل شاهد بازی بود - با طعنه‌ای ظریف
 می‌گوید:

”جمال ماه در طشت می‌بینی، اگر دمل بر گردن نداری، ماه را بی‌واسطه ببین!“
 بیدل نیز دقیقاً با همین نگاه منتقدانه و شمس‌ی در پاسخ شهرت طلبان دروغین و
 مدعیان بزرگی می‌گوید:

کوس شهرت انتظاران بشکنم یا نشکنم نشتری می‌خواهد این جمعیت آماس‌ها
 بی‌پروایی بیدل در مواجهه با بزرگان خانقاه و پیران دروغین را در بیت‌هایی این
 چنین رندانه می‌توان به‌تماشا نشست:
 برهم زدن سلسله ریش محال است

عمری‌ست که هم صحبت خرس و بزومیشم...
 او با وجود آن که اهل طریقت و مراقبه و اهل دل بود از گذاشتن کلاه‌های چند
 ترک و بوقی و ریش انبوه پرهیز داشت و در جای جای چار‌عنصرش از این ریا
 ستیزی‌ها سخن گفته است:

”من ریش خود می تراشم و جگر خلق نمی تراشم!“

با وجود این قبیل برخوردها و حق گویی‌ها و بی‌پروایی‌ها، شمس و بیدل هر دو اهل تعدیل نیز بودند، زیرا سیره نبوی اعتدال و بر مبنای «خیر الامور اوسطها» بوده است. بیدل در جایی می‌گوید:

تعدیل به هر امر کمال عرفاست

در رساله «نکات» نیز بازگو می‌کند که «صحت جسم به اعتدال غذاست و اعتدال غذا شرط بر انجام عبادت». در عرفان بیدل اعتدال و موزون بودن مفهومی عمیق و ژرف دارد:

درک نیرنگ معنی آسان نیست هر که موزون نباشد انسان نیست...

هم شمس و هم بیدل معلم قرآن بودند و به شهادت کتاب چهار عنصر، نماز انیس و مونس بیدل بوده است و به خصوص در سه سال آوارگی بیدل، این نماز بوده است که به داد تنهایی‌های بیدل می‌رسیده است. شمس نیز از راه تدریس قرآن و معلمی روزگار می‌گذرانده است و همواره با آن‌که چون فقیران می‌زیست، بزرگترین دستگیر فقیران نیز بود!

عرفان بیدل و شمس در باب سید المرسلین محمد مصطفی^(ص) عرفان تازه‌تری است. عرفانی است که بیشترین حرف و پیام را برای بشریت تمام اعصار داراست. شمس می‌گوید:

اصحاب سبز دانسته‌اند که پیامبر چه گفت^۱

از منظر بیدل:

”شناخت حضرت ختمی مرتبت و نعت وی، دشوارتر از ستایش ذات مطلق و صفت محبوبی که از کسوت رنگش غیر از جمال بی‌رنگی بهار نکرد، دشوارتر از بیان کیفیت حق...“^۲

۱. مقالات، ص ۱۳۰.

۲. مقالات.

تا پیش از بیدل، عرفانی اگر بود، از خال و لب و لعل می‌گفت و واژگان و اصطلاحات شعر بیدل، از نوعی دیگر است. واژگانی چون وهم، خیال، هوش، عقل، آینه، من، او و... به قول بیدل:

آن مصطلحات مبتذل گشت کهن اکنون باید معانی ما دانست

در بسیاری از آثار عرفانی بیدل همچون طلسم حیرت، طور معرفت، عرفان، محیط اعظم، و... نعت رسول گرامی اسلام بسیار پررنگ و جدی حضور دارد. در عرفان بیدل، تقوی و اخلاق جایگاه ویژه‌ای دارد! به بیان دیگر عرفان بیدل چیزی جز تقوی و اخلاق محمّدی نبوده و نیست.

از منظر بیدل همه انبیاء در نزد حضرت حق به‌دانی رسیده و رسول اکرم به‌بینایی رسیده بود. یعنی پیامبر ما هرچه را که به‌امت خود می‌گفت، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، همه را دیده بود! همین نکته ظریف، اساس نگاه‌های بیدلی نیز هست. برآستی چرا بیدل این همه از «آینه» می‌گوید تا جایی که او را شاعر آینه‌ها^۱ خطاب کرده‌اند؟ زیرا در این آینه او چیزی را دیده بود که شاعران قبل از وی تنها شنیده بودند. به قول خودش:

آینه بیارید که دیدار نویسند

در نکته نوزدهم رساله «نکات»، بیدل در باب تقوی این‌گونه زیبا داد سخن می‌دهد: «تقوای اهل دنیا منحصر است به‌دامن از لوث ظاهر چیدن، به‌انضباط شرایط صوم و صلوات و تقوای اهل عقبی منع نفس از شغل مناهی به‌طلب درجات و تقوای اهل الله، بازداشتن دل از خطرات اسماء و صفات، به‌پاس ناموس تنزه ذات...»

این ابیات پرمغر از بیدل در نعت پیامبر گرامی اسلام نیز اشاره به‌همین دارد:
 زبانم قابل حمد خدا شد که با نام محمّد (ص) آشنا شد
 دو عالم چون صدف در هم شکستم که آمد گوهر نامش به‌دستم^۲

۱. کتاب شاعر آینه‌ها پژوهشی در شعر بیدل دهلوی از دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی.

۲. مثنوی طلسم حیرت.

یا در جای دیگر می‌گوید:

انبیاء صاحب دعوت بودند صورت و معنی الفت بودند
 سال‌ها بر اثر سعی وفاق عرضه دادند طریق اخلاق
 تا تو زان شیوه مکرّم گشتی غولیات محو شد، آدم گشتی...

شاید یکی دیگر از دلایل نزدیکی شمس و بیدل به هم باور همین نکته اساسی و زیر بنایی در تفکر این دو انسان عارف و اندیشمند باشد که جهان امروز بیش از عرفان به اخلاق نیاز دارد و از همین‌رو این هردو معلّم قرآن در جاده تعلیم و تربیت و انسان‌سالاری مبتنی بر خدانگاری گام برداشتند و شاید از همین‌رو بود که آنان بیشتر از هرکس با پیران خانقاه و دراویش دروغین درافتادند.

در کوتاه کلام، همان‌گونه که رسالت پیامبران متصف به اخلاق است و آنان در جاده «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» گام برداشته‌اند، عرفان این دو انسان بزرگ نیز عرفانی مبتنی بر اخلاق محمدی و در راستای دعوت انبیاء بوده است. از این‌رو از منظر شمس و بیدل، عرفان چیزی جز اخلاق محمدی نبوده و نیست!

منابع

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، مطبوعه نولکشور.
۲. شمس تبریزی، شمس‌الدین محمد بن ملک‌داد: مقالات شمس تبریزی، به‌اهتمام جعفر مدرسی صادقی، نشر مرکز، تهران، چاپ اول ۱۳۷۵ ه.ش.
۳. مثنوی طلسم حیرت.
۴. تاریخ فلسفه در جهان اسلام.